

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ، وَاٰخِرَ تَابِعٍ لَّهٗ عَلٰی ذٰلِكَ.

ایام را تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که همه‌ی ما جزء یاوران و سربازان و نوکران
حقیقی حضرت بقیة‌الله الاعظم بوده باشیم و ایشان ما را به این سمت بپذیرند
ان‌شاءالله.

بحث در این بود که این‌که از جعل ثواب و بیان ثواب بر یک امری و بر یک شی‌ای وجود
امر کشف می‌شود، حالا جامع امر بین استحباب و وجوب، این منشأش چه هست؟ تا به
حال سه منشأ بیان شد و بحث شد، منشأ اول این بود که گفته بشود بین امر و ثواب
ملازمه‌ی عقلیه وجود دارد و چون ملازمه هست بنابراین احد المتلازمین، وقتی که کشف
شد برای ما این کشف می‌کند از وجود ملازم آخر؛ بحث شد و گفتیم ملازمه‌ی عقلیه وجود
ندارد. راه دوم این بود که ملازمه‌ی عرفیه وجود دارد ولو عقلاً چنین ملازمه‌ای نیست اما
لدی‌العرف چنین ملازمه‌ای وجود دارد با توضیحاتش گذشت و گفتیم این لا یخلوا من قوه،
این راه دوم.

راه سوم این بود که این‌جا مورد تطبیق قاعده‌ی مقتضی و مانع است؛ چون جعل ثواب
من الشارع و ابراز و اظهار او یدل علی الترغیب که دارد بر این فعلی که ثواب بر آن قرار
داده شده ترغیب می‌کند. و الترغیب یدل علی المحبوبة که این محبوب مولا است، وقتی
محبوب مولا شد پس مقتضی برای امر وجوب پیدا می‌کند که این‌که محبوب مولا هست
قهرأً مقتضی در آن پیدا می‌شود برای این‌که امر کند حالا به یک نحو وجوب یا به نحو
استحباب، دائر مدار این‌که آن محبویت چه مرتبه‌ای داشته باشد. و چون مانعی هم وجود
ندارد در مقام به دلیل این‌که دارد ترغیب می‌کند، اگر مانعی داشت که ترغیب نمی‌کرد؛
پس معلوم می‌شود مقتضی موجود است مانع مفقود است پس مقتضی یؤثر اثره که
اثرش عبارت بود از چی؟ از جعل حکم، جعل وجوب، جعل استحباب، جامعش جعل امر
است. این بیان هم محل اشکالات عدیده واقع شد، پس این را هم تمام نیست، راه سوم
تمام نیست.

راه چهارم:

راه چهارم این است که اگر ما در کنار ادله‌ای که ثواب بر یک عمل را افاده می‌کند و
دلالت می‌کند، در کنار آن ضمیمه کنیم ادله‌ای که می‌گوید هیچ واقعه‌ای نیست مگر این‌که
خدای متعال در آن واقعه حکمی دارد و به تعبیر دیگر ما در وقایع و امور و افعال، منطقه
الفراغ نداریم، همه‌جا شارع یکی از احکام خمس را دارد که این البته محل کلام است

ولكن مشهور شاید فقهاء و اصولیین این هست و یک بابی هم صاحب وسائل در آن الاصوله الاصلیه ظاهراً اسمش هست که روایاتی که امور عامه و کلیه را بیان می‌کند در آن کتاب جمع کردند که آن مکمل وسائل الشیعه می‌شود. آن یک بابی دارد آن‌جا، روایات را جمع کرده ایشان که این روایات دلالت می‌کند بر این‌که در هر موضوعی خدای متعال حکم دارد حتی اُرش الخدش، یک کسی...

س: او مرحوم شبیر است؟

ج: بله آقا؟

س: مرحوم شبیر است؟

ج: ایشان هم دارد الاصل المهمة شاید باشد، یک این‌جور اسمی دارد...

س: آدرس این کجا بود؟

س: الفصول المهمة فی معرفة الاصول الائمة...

ج: شاید این باشد. شبیر هم دارد، بله ایشان هم یک اصلی دارد. بله آقا؟

س: آدرس این را دقیق...

ج: آدرسش این است که به فهرست آن کتاب مراجعه کنید یک باب دارد.

خدمت شما عرض شود که این روایات اگر ضمیمه کنیم به آن دلیلی که می‌گوید فلان امر ثواب دارد این کشف می‌کند از این‌که در آن‌جا امر وجود دارد، آن مثاب، آن چیزی که ثواب بر آن قرار داده شده آن امر دارد.

توضیح مطلب این هست که طبق این روایات هر شی‌ای بدو احتمال دارد حرام باشد، مکروه باشد، واجب باشد، مستحب باشد، مباح باشد؛ وقتی شارع آمد گفت این کار ثواب دارد به واسطه‌ی این قول شارع که می‌گوید ثواب دارد سه‌تا از آن احتمالات یا بلکه... سه‌تا از آن احتمالات دفع می‌شود و قهراً امر مردد می‌شود بین این‌که یا واجب است یا مستحب است؛ البته معین نمی‌شود که واجب است یا مستحب است ولی جامع این‌که یک بعضی این‌جا وجود دارد این ثابت می‌شود.

توضیح این است که چرا محرم بودن و حرام بودن دفع می‌شود؟ به دو برهان؛ برهان اول این است که اگر این را واقعاً شارع حرام فرموده است بیاید برای انجامش جعل ثواب بکند این نقض غرضش است، غرض از آن تحریمی بود که این‌ها انجام ندهند، منتهی بشوند؛ می‌آیی جعل ثواب برای انجامش می‌کنی این نتیجه‌اش ترغیب به انجام است، تشجیع به انجام است؛ پس این نقض غرض حرمت می‌شود و نقض غرض هم که محال است. پس بنابراین به برهان نقض قرض می‌فهمیم حرام نیست. و هم‌چنین به برهان قبح القاء فی المفسده، وقتی حرام کرده معلوم می‌شود مفسده‌ای در کار است بنابر مسلک حق که احکام تابع مصالح و مفاسد در متعلقات باشند این حرام فرموده معلوم می‌شود این امر مفسده دارد، آن‌وقت بیاید جعل ثواب بفرماید عباد را هل می‌دهد و تحریک می‌کند به انجام و این القاء فی المفسده است.

پس بنابراین از جعل ثواب قطع پیدا می‌کنیم به این برکت این دو برهان که حرمت نیست؛ و همچنین قطع پیدا می‌کنیم کراهت نیست لنفس همین دو برهان برای این که باز اگر کراهت است کراهت می‌خواهد انجام نشود، آن وقت بیاید تشویق کند به انجام دادن؟ این نقض غرض است.

س: اقل الثواب می‌شود.

ج: و اقل الثواب هم بالاخره می‌خواهد این اقل الثواب را شما انجام ندهی، بعد آن وقت آن هم اقل الثواب هم که در باب عبادات است فقط نه در همه جا.

و همچنین باز یک تنزّهی آن جا وجود دارد، چون کراهت یعنی یک مفسده‌ای وجود دارد ولو مفسده در حد الزام نیست ولی وجود دارد بالاخره....

س: اصلاً اقل الثواب مکروه مصطلح نیست دیگر...

ج: بله؟

س: اقل الثواب باشد مکروه مصطلح نیست حمل است.

ج: نیست، بله نیست، حالا.

پس بنابراین برهان دوم هم می‌آید یعنی بالاخره یک مفسده مائی در این جا وجود دارد که کراهت، آن وقت بیاید تشویق کند این را انجام بدهید؟ پس هم برهان نقض غرض می‌آید هم برهان القاء فی المفسده می‌آید.

س: حاج آقا گفتید که طبق نظر مثلاً آخوند بعضی وقت‌ها هم مصلحتی

ج: گفتیم که دیگر، گفتیم بنابر مسلکی

س: در همه‌ی موارد؟

ج: بله؟

س: در همه‌ی موارد؟ آخر...

ج: بله، آن مسلکی که می‌گوید همه‌جا تابع این است که روشن است، آن‌هایی هم که نمی‌گویند این برهان در آن جایی می‌آید که در متعلق باشد.

پس بنابراین این دوتا رفت کنار، به برکت جعل ثواب می‌فهمیم حرام نیست مکروه هم نیست. و کذا این جعل ثواب ینفی الإباحة؛ اباحه را هم نفی می‌کند که معلوم می‌شود مباح هم نیست. چرا؟ چون جعل ثواب گزافاً به نحو جزاف و گزاف قبیح است، هیچ وجهی ندارد، فعل و ترک که مثل هم است، چرا بر فعلش می‌آید ثواب قرار می‌دهد؟ فعل و ترک مثل هم هستند، فرض این است مباح است دیگر..

س: باید تفصّل بشود.

ج: تفصّل هم وجه می‌خواهد، تفصّل گزافی معنا ندارد و همچنین ترجیح بلامرّج لازم

می‌آید؛ شما چرا فعل را ترجیح می‌دهی بر ترک؟ با این‌که فرقی نمی‌کنند این دوتا، بنابراین اباحه هم این جا معنا ندارد.

س: دلیل اول چه بود قبل از ترجیح بلا مراجع؟

ج: جزاف و گراف.

پس بنابراین این سه تا می‌رود کنار، بقی احتمال وجوب و احتمال استحباب؛ البته این‌ها چون دلیل... هیچ کدامش معینی ندارد ما جامع بین این دوتا را کشف می‌کنیم وجود دارد که امر باشد، بعث باشد. البته طبق بعضی مبانی در اصول که گفته می‌شود هر جا فهمیدیم شارع امری دارد، بعثی دارد بلکه بعضی‌ها گفتند اصل محبوبیت کشف کردیم، مادامی که علم به مرخص از ناحیه‌ی شارع پیدا نکردیم برای این‌که می‌توانیم ترک کنیم، عقل یدرک او حکم به این‌که باید اتیان بکنیم. فلذا مثل مرحوم محقق نائینی ایشان فرموده است که... و تبعه محقق خوئی این مکتب می‌گوید اصلاً استحباب و وجوب جزء مدلول صیغه نیست، مدلول صیغه فقط بعث است، دلالت بر بعث می‌کند؛ این عقل است که می‌آید می‌گوید وقتی مولا بعث کرد و در کنارش ترخیص نگذاشت عقل می‌گوید باید انجام بدهید. این جا هم اگر ما یک ثوابی را کشف کردیم، یک دلیلی گفت این کار ثواب دارد، به این دلیلی که گفتیم آن ثواب کشف کرد از این‌که امر وجود دارد، مادامی که مرخصی برای ترک او به دست ما نرسیده باشد بنابراین آن مسلک باید بگوییم وجب است اتیان کنیم، واجب عقلی است و لازم عقلی است که شما اتیان بکنید؛ این هم طبق این مسلک. بنابراین....

س: این خلاف مشهور است درست است؟

ج: بله؟

س: این خلاف مشهور...

ج: مشهور لعلّ باشد ولی بعد از آقای نائینی طرفدار دارد این مطلب و حضرت امام هم قدس سره، ببخشید نظر حضرت امام هم این است که حکم عقل نیست ولی حجت عقلانی است؛ همین که شما فهمیدید مولا بعثی دارد همین حجت عقلانی است که باید انجام بدهید تا ترخیص به دست نرسد؛ این حجت العقلانیة، عقلاء هم می‌گویند تو ملزمی، همین که فهمیدی مولا بعثی دارد، خواسته‌ای دارد ولو نمی‌دانی این خواسته در چه حدی است، همین که می‌دانی خواسته دارد دیگر در مقابل مولای حقیقی شما این یک نحو درحقیقت می‌شود گفت حق الطاعة‌ای است برای مولای حقیقی که گفته می‌شود همین که فهمیدید یک خواسته‌ای دارد، یک امری دارد، حالا آقای صدر که خیلی پایش را بالا گذاشته فرموده همین که احتمال می‌دهید؛ ایشان هم می‌گوید احتمال می‌دهی امری داشته باشد حق مولویت او اقتضاء می‌کند که باید بیاوری، فلذا برائت عقلیه را قبول ندارد. حالا این مسلک به آن تندی نیست، این مسلک می‌گوید همین که امری، بعثی فهمیدی ولو نمی‌دانی این بعث چه هست، در چه حدی است، ولی حجت عقلانی است، عقلاء می‌گویند باید بیاوری تا این‌که بفهمی که او ترخیص دارد و جواز ترک دارد.

خب این راه، این راه اخیر که راه چهارم باشد این راه قوی‌ای است منتها این مطلب را ما لازم داریم که ثابت بشود که در شرع منطقة الفراغ نیست و هر واقعه‌ای حتماً چه دارد؟ حتماً حکم دارد.

س: حاج آقا ببخشید این که جزاف است اگر بگوییم که چون جعل ثواب شان نمی‌تواند جزاف باشد گفتیم که قبلاً این را جواب دادیم که می‌تواند به علت تحفظ بر مصالح واقعیه باشد..

ج: هنوز وارد آن مقام نشدیم، این جا داریم می‌گوییم جایی که گفته مثلاً من صام فلان روز را فله کذا، درست؟ این جاها را داریم می‌گوییم که گفته کسی که روزه بگیرد این حکم را دارد، یا فرموده من سرّحتیه فله کذا، این ها از این من سرّح لویه فله کذا، فله فلان ثواب، چرا فقهاء از این درمی‌آورند که این تسریح لویه چطور است؟ امر دارد، این جا همین جا؛ یا چرا وقتی گفت من صلیّ کذا فله کذا، از این من صلیّ چطور درمی‌آورند که این نماز امر دارد؟ یا این روزه امر دارد؟ ثواب چه؛ یکی از این چهار راه را باید برویم. حالا در ما نحن فیه هنوز وارد نشدیم که در ما نحن فیه چطوری است.

س: حاج آقا این حد وسطی که در مورد نفی احتمال اباحه فرمودید که چون گزافاً جعل ثواب نمی‌شود پس مباح نیست همین حد وسط را قبلاً هم که در آن در مورد فکر کنم شق اول فرموده بودید در وجوب ... این را اگر ما بپذیریم ولی ضم قاعده «ما من واقعه» کنیم هم کافی است، چون ضم قاعده «ما من واقعه» چه را فقط اثبات می‌کرد؟ این که بدون حکم است و الا این که حرام نمی‌تواند باشد تقریر آن در برهان بود، مکروه نمی‌تواند باشد آن برهان القاء فی المفسده و نقض غرض بود، اباحه هم که به حد وسط ... که می‌فرمود گزاف نیست، «ما من واقعه» فقط می‌آید چه احتمالی را دفع می‌کند؟ این که حکم نداشته باشد را، ضم قاعده....

ج: نه با آن ضم با ثواب، این دو تا مطلب از شارع رسیده، این دو تا مطلب که از شارع رسیده یکی این گفته من این جا را ثواب قرار دادم، یکی دیگه فرموده هیچ واقعه‌ای نیست مگر این که من حکم دارم، این دو تا را که به هم ضمیمه کنیم، این دو گفته شارع را که کنار هم می‌گذاریم می‌فهمیم هر جا گفته ثواب دارد، حرام نیست، مکروه نیست، مباح نیست، پس جامع امر را دارد.

س: اینی که حرام نیست، مکروه نیست، مباح نیست ربطی به «ما من واقعه» اصلاً ندارد.

ج: عجب!

س: چرا؟ چون ولو این که «ما من واقعه» هم نمی‌بود، آقایانی هم که قائل به این اخبار نیستند هم آن تقاریب برای آن‌ها حجت عقلیه است. آن سه تا تقریبی که فرمودید نقض غرض، القاء فی المفسده، عدم گزاف و جزاف بودن ربطی به «ما من واقعه» ندارد. «ما من واقعه» فقط می‌آید نفی این احتمال را می‌کند که شارع ممکن است اصلاً حکم ندارد؟ یعنی احتمال سادس را پنج تا احتمال ممکن است داشته باشد؛ حرام، مکروه، مباح، واجب و مستحب، واجب و مستحب به دردمان می‌خورد. این سه تا را باید دفع کنیم به آن تعبیرات، یک احتمال سادس هست که اصلاً حکم ندارد. این را «ما من واقعه» می‌آید دفع می‌کند.

ج: اگر حکم نداشته باشیم...

س: پس نفرمایید با ضمّ، این انقلاب نسبت در ما ایجاد می‌شود. با ضمّ این قاعده «ما من واقعه» «ما من واقعه» فقط احتمال سادس را دفع می‌کند.

ج: بله، همین را داریم ...، پس واقعه مگر چیست؟ مگر ما گفتیم چی؟ همین را داریم می‌گوییم دیگه،

س: نه، شما دارید می‌فرمایید با ضمّ این

ج: با ضمّ این می‌فهمیم

س: ... می‌فهمیم، عرض می‌کنم از این نمی‌فهمیم. از نفس

ج: نه این که، نه این که از «ما من واقعة» می‌فهمیم که این جا حرام نیست؛ از آن برهان‌ها می‌فهمیم. ببینید از آن برهان‌ها می‌فهمیم. می‌فهمیم که این جا آن «ما من واقعة» می‌گوید، شارع این جا حکمی دارد. حالا آن حکم چیست؟

س: پس ترغیب می‌کنید.

ج: از آن که می‌گوید شارع در هر واقعه‌ای حکم دارد، می‌فهمیم همین جایی که جعل ثواب کرده حکم دارد. حالا آن حکم چیست؟ برهان می‌آید به ما می‌گوید. این حکم حتماً حرمت نیست. حتماً کراهت نیست. حتماً اباحه نیست، پس چیست؟ جامع بین الوجوب و الاستحباب، نمی‌خواهد آن دلیل....

س: بله، ... حرف‌های شما همان است، متوجه شدم. عرض ما این است؛ این حد وسط عدم جزاف و گزاف بودن، هم اقتضاء می‌کند نفی اباحه را، هم اقتضاء می‌کند خود این که ثواب جزافی و گزافی نیست، این که پس نمی‌تواند حکمی نباشد و در حالت

ج: نه، حالا روشن می‌شود. حالا این، این جوری نیست، حالا در مقام تطبیق من روشن می‌کنم.

این مقام اول بود. پس فتلخص که در مقام اول که می‌خواستیم ببینیم ما الوجه در این که ما از ثواب، کشف حکم، کشف امر می‌کنیم. ما الوجه؟ معلوم شد که چهار وجه در مقام تصویر دارد، گفته شده از این وجوه اربعه دو تای آن مقبول واقع شد. وجه دوم که بگوییم عرفاً ملازمه هست و وجه چهارم که بگوییم به ضمّ آن روایات، این ثابت می‌شود به بیانی که امروز گفتیم. حالا بعد از این که مقام اول روشن شد ببینیم آیا در ما نحن فیه در مورد اخبار من بلغ می‌توانیم کشف بکنیم از این ثواب‌ها مثل آقای آخوند که فرمود ما از این اخبار من بلغ که می‌گوید آن شی‌ای که «تَلَعَهُ شَيْءٌ مِّنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَهُ» آن ثواب را خدا عطا می‌فرماید، از این می‌توانیم کشف بکنیم که بله، آن عمل مستحب است ولو روایت دالّ بر آن ثواب ضعیف باشد که مشهور فقهاء، همین طور که ایشان در کفایه فرموده؛ مشهور فقهاء فرمودند این اعمال می‌شود مستحب به برکت اخبار من بلغ، چون اخبار من بلغ آن خدا آن ثوابه را می‌دهد دیگه، وقتی بین ثواب و امر و بعث هم به بیان ثانی یا ثالث یا هر کدام، هر کسی، هر مبنایی گفت، بالاخره این مبانی اربعه، وقتی قائل شد به این که ملازمه وجود دارد، قهراً می‌تواند بگوید که پس استحباب ثابت است. حالا ببینیم آیا می‌توانیم این را تطبیق بر مقام بکنیم در مورد اخبار من بلغ یا نه؟ که این مقام ثانی است.

س: استاد، قبل از این بحث یک سؤال؛ همیشه ثواب برای افعال اختیاری انسان تعلق گرفته؟ مثلاً می‌گوید روزه‌دار نفس کشیدنش ثواب دارد. بعد ما معمولاً احکام راجع به

افعال اختیاری انسان است ولی این که ثواب را معادل آن، مقابل آن بدانیم، آیا این چیز درستی است؟

ج: ثواب دارد که اشکال ندارد. ثواب، فعل اختیاری است دیگر، شما روزه می‌گیرید

س: آخر ثواب معادل...

ج: نه، مقدمات آن در اختیار تو هست ولو حتی نفس کشیدن هم همین طور در اختیار آدم است. آدم می‌تواند نفس نکشد، خودش را بکشد. قابل این هست که آدم، ولی مقدمات آن هم چون در اختیارش هست می‌رود روزه می‌گیرد تا آن تسبیح در حال صوم داشته باشد تا خدای متعال به او ثواب عنایت بفرماید. نوم او هم همین طور، مقدماتش باید این روزه بگیرد به اختیار خودش تا نوم در حال صوم داشته باشد. این موضوع را خودش مشخص، خودش محقق می‌کند.

س: استاد، نظر حضرت عالی در مورد منطقة الفراغ چه هست؟ می‌پذیرید این را؟

ج: منطقة الفراغ یعنی جایی که فارغ از احکام شرعی است.

س: نه، می‌پذیرید؟

ج: بله؟ نه، اگر آن روایت درست باشد، محل کلام است، آن روایات اگر تمام باشد که لا یبعد تمامیت آن، آن وقت ما منطقة الفراغ نداریم.

س: نداریم.

ج: نداریم. بله

س: اختلافی است، شدیداً اختلافی است

ج: خیلی خب، خیلی چیزها، همه خود وجود خدا هم اختلافی است. دلیل نمی‌شود که...

عرض می‌کنیم به این که اما آن راه اول که ملازمه عقلیه بود که آن مبناء اصلاً باطل بود و لا یصار الیه، اما مبنای دومی که ملازمه عرفیه وجود دارد، آیا ببینید اگر می‌گوییم در «مَنْ سَرَّحَ لِحَیْتِهِ» ملازمه عرفیه وجود دارد مَنْ صَامَ کَذَا، فله کذا ملازمه عرفیه وجود دارد، آیا این جا هم ملازمه عرفیه وجود دارد بین اخبار من بلغ که می‌گوید ثواب بر آن ما بلغ علیه الثواب داده می‌شود و وجود امر، جامع بین وجوب و استحباب، یا ملازمه این جا ملازمه عرفیه وجود ندارد؟ حق این است که ملازمه این جا وجود ندارد و آن تطبیق به ما نحن فیه نمی‌شود. چرا؟ برای خاطر این که این ملازمه در جایی است که خود جاعل ثواب نگفته باشد ولو لم اجعله، در خود روایات که ولو ما جعل نکرده باشیم، تکلیف نکرده باشیم، آن امر را نداشته باشیم ولی باز همین ثواب را می‌دهد. پس بنابراین آن ملازمه عرفیه بین جعل ثواب و وجود امر در جایی است که جاعل ثواب اعلام نکرده باشد که من این ثواب را می‌دهم ولو این که امر نداشته باشم. خودش دارد می‌گوید ولو امر نداشته باشم، این جا دیگر چه ملازمه‌ای است؟ وقتی گفت ولو امر نداشته باشم پس آن جعل ثواب در این مورد قهراً برای چه می‌شود؟ گزاف که نباید باشد. این برای چیست؟ این برای بزرگواری اوست، برای تفضل اوست که می‌خواهد بگوید به گوش تو خورده احتمال دادی، رفتی انجام دادی، من این کار را می‌کنم. من این ثواب را می‌دهم. این جا که ثواب بر فعل هم

می‌دهد، به خاطر این است که او یک احتمالی در نفسش ایجاد شده، او می‌خواهد بگوید سیادت من، بزرگواری من، کرامت من به خاطر این جهت، حالا این ثوابی که گفتند می‌دهم. مثل این که مولایی نشسته می‌گوید، یک کسی می‌گوید آقا این آقا مخارج شما را می‌دهد. باشد بفرما. این بزرگواری است دیگر، پس بنابراین چون این جا در خود اخبار من بلغ فرموده «و إن لم یقله رسول الله ص» و هم چنین این جور تعبیر در این‌ها وجود دارد فلذا این ملازمه عرفیه قهراً نخواهد بود.

س: درست است. ملازمه عرفیه این جا نیست منتها این ثواب را از روی تفضل یا به خاطر هر چیز دیگر که مولا می‌دهد برای چه می‌دهد؟ به ذات عمل می‌دهد یا نه به خاطر انقیاد می‌دهد؟ حضرت عالی که در... ذات عمل است... اگر واقعاً ذات عمل است، با توجه به ذیل این روایات اصلاً از همان اول

ج: به ذات عمل می‌رود؛ درست است نه برای انقیادش،

س: نه دیگه، اگر ذات عمل واقعاً ثواب دارد

ج: اما چرا ذات عمل؟ آن‌ها حیثیت تعلیلیه است

س: تفصلاً که

ج: حیثیت تعلیلیه است؛ یعنی باز به همین است که آن آقا آمده گفته، به همین ثواب می‌دهد.

س: حاج آقا، تفضل که می‌فرمایید، تفضل یعنی ذات عمل ثواب ندارد اما من می‌دهم، بوی تفضل می‌دهد. تفضل با ثواب داشتن ذات عمل جمع نمی‌شود.

ج: چرا؟

س: جمع نمی‌شود؛ یعنی ذات عمل اقتضای ثواب ندارد. من...

ج: ندارد. ذات ...، عجب! می‌گویم حیثیت تعلیلیه است. حیثیت تعلیلیه است؛ یعنی به خاطر این که یک کسی زبان گذاشته گفته که این ذات این عمل ثواب دارد، چون او زبان گذاشته این حرف را، مولا سیادت و کرامتش می‌گوید نه روی او را به زمین می‌زنم، همین، به همین ذات عملی که او گفته ثوابه را می‌دهم.

س: تفضله هم به ذات عمل

ج: به ذات عمل می‌دهم.

س: به خاطر این که تو به زبان گذاشتن او اهمیت دادی من می‌دهم.

ج: می‌دانم. این حیثیت تعلیلیه است اما ثواب را به چه می‌دهم؟

س: به ذات عمل

ج: به ذات عمل می‌دهم.

س: یعنی در واقع حیثیت تردیدیه... است

ج: نه بابا، حیثیت تعلیلیه است؛ یعنی به خاطر او به ذات عمل، خودش تصریح بکند، اگر شما شارع آمد تصریح کرد کما این که ظاهر این روایت این است؛ اگر تصریح کرد می‌گویی نه بی‌خود می‌گویی؟

س: حاج آقا حیثیت

ج: می‌گوییم بر ذات عمل دارم می‌دهم دیگر، این‌ها دیگر دعوایش گذشت دیگه، حالا شما آن جا باید دعوا می‌کردید، آن دعوایش گذشت. هر کسی آن حرف‌ها را قبول کرده، این جا هم باید قبول بکند.

س: حاج آقا، ببخشید این روایت و روایت رسول‌الله لم یقله، می‌فرماید ولو در آن اخباری که به شما رسیده، اخبار ضعاف، امر وجود نداشته باشد، نه این که در این اخبار من بلغی که الان من دارم جعل ثواب می‌کنم

ج: بابا، این اخبار من بلغ می‌گوید که ولو این که آن ثواب امر را نکرده باشد من ثواب را می‌دهم نه این که بعد از این که من ثواب را بدهم تازه امر درست می‌شود.

س: نه، نه، با همین که دارم در اخبار من بلغ می‌گویم ثواب می‌دهند یعنی این جا امر هست.

ج: نه، چه امری؟

س: یعنی می‌خواهیم بگوییم در اخبار من بلغ امر درست می‌شود یا نه...

ج: یعنی لولا این امر است؟

س: ما می‌گوییم من با این اخبار من بلغ که دارم ثواب می‌دهم، اعلام ثواب می‌کنم یعنی با این اخبار من بلغ دارم امر ایجاد می‌کنم برای ...

ج: امر ایجاد نمی‌کند، می‌گوید ثواب می‌دهم

س: نمی‌گوییم که در آن اخبار من بلغ... اخبار ضعاف امر هست یا نیست

ج: گفتیم این که این ثواب، اخبار جعل ثواب بخواهد دلالت بکند باید ملازمه باشد، ملازمه عرفیه باشد. جعل ثواب چرا دلالت بر امر می‌خواهد بکند؟ ملازمه عرفیه باید باشد. کجا ملازمه عرفیه است؟ آن جایی که جاعل ثواب در اخبار من بلغ نگوید اگر چه من امر نکرده باشم، اما وقتی خودش دارد می‌گوید اگر چه من امر نکردم، حالا هم ندارم ولی می‌دهم.

س: اگر بفرماید بله من به همین اخبار من بلغ

س: امر ثانوی است انگار

ج: امر ثانوی هم نیست، چون لزومی ندارد، چون

س: همین را می‌خواهیم بگوییم

ج: امر ثانوی باید ملازمه درست کنید چون

س: نه، به خاطر عنوان من بلغ می‌گوید این عنوان یک مصلحت ثانوی ایجاد می‌کند

ج: کجا گفته امر عنوان ثانوی ایجاد می‌کند؟ گفته من این ثواب را می‌دهم. باید بین این ثواب و این که امر بخواهد این جا داشته باشد ولو به عنوان ثانوی ملازمه باشد، چه ملازمه‌ای وجود دارد؟ می‌گوید نگفتم. می‌گوید امر ندارم ولو من امر ندارم اما این ثواب را می‌دهم. کسی که خودش دارد می‌گوید امر نکردم، امر نکردم ولی ثواب را می‌دهم، این جا چه می‌گویند؟

س: به عنوان اولی امر ندارند

ج: کجا گفته و امر ثانوی دارد؟

س: لم یقله هم که ما اخبار ...

ج: می‌دانم، ایم ملازمه عرفیه وجود دارد که به عنوان ثانوی امر دارم؟

س: دیگه من بلغ ثواب کردیم حاج آقا

س: ملازمه عرفیه را قبول داشتیم

س: به صرف احتمال تفضل می‌گوییم ملازمه عرفیه ندارد دیگه،

ج: همین دیگه، چون دارد می‌گوید امر نکردم و دارم می‌دهم پس این دلالت می‌کند بر این که در مقام سیادت است، در مقام کرامت است، نه این که دارد امر ایجاد می‌کند، امر می‌کنیم، چون ملازمه عرفیه این جا وجود ندارد.

س: حاج آقا ما می‌خواهیم امر را در اخبار من بلغ

س: ثواب دیگه، شما خودتان قبلاً فرمودید «ه» می‌خورد به ثواب؛ فلا لم یقله، نگفته امر ندارم، گفته ثواب نگفته...

ج: ثوابه را که نگفته یعنی چه؟ یعنی امر هم ندارد دیگه، بله دیگه، وقتی که ثواب نگفته این ثواب، یعنی امر هم ندارد.

س: کمتر دارد. شاید این ثواب را نداشته باشد کمتر دارد، شاید این ثواب را ندارد ولی کمتر داشته باشد. مثلاً گفته من صد تا حج می‌دهم

ج: اطلاق دارد دیگه، یعنی چه اصلاً آن ثوابه را نگفته ولی یا اصلاً بالمره ثواب نداشته باشد دیگه، این جوری دارد می‌گوید دیگه، این روشن است که دلالت ملازمه عرفیه در این جاها وجود ندارد در این موارد چون دارد می‌گوید ولو من نگفته باشم ولی آن ثواب که گفته شده می‌دهم. بین این حرف که آن ثواب را می‌دهم و این که در این جا امر، امر ولو به عنوان ثانوی داشته باشد ملازمه عرفیه وجود ندارد در این جا

س: حاج آقا، اگر یکی بگوید این که عین آن ثواب نیست، کمیت آن به آن مقدار است، عین آن ثواب نیست، یک ثوابی معادل آن است

ج: این‌ها را رد کردیم. گفتیم این‌ها درست نیست. خلاف ظاهر دلیل است. این‌ها را گفتیم دیگه این‌ها را جواب دادیم. گفتیم این‌ها حرف‌ها درست نیست.

س: حاج آقا، اگر ما قبول کردیم که شارع در هر واقعه‌ای یک حکمی دارد،

ج: هنوز به آن نرسیدیم. این راه دوم بود.

راه دوم پس ملازمه عرفیه بود. پس نتیجه این شد که از راه ملازمه عرفیه نمی‌توانیم این را بر مقام تطبیق کنیم و بگوییم حرف آقای آخوند درست است. راه سوم چیه؟ راه سوم این بود که از راه این که جعل ثواب، دالّ بر ترغیب است، ترغیب دالّ بر محبوبیت است، محبوبیت کشف از وجود مقتضی می‌کند، مانع چون نیست فیؤثر المقتضی اثره، پس معلوم می‌شود امر این جا وجود دارد. آیا این را می‌توانیم بر ما نحن فیه تطبیق کنیم یا نه؟ خود صاحب این قول در منتقى فرموده نه، آن تطبیق بر ما نحن فیه نمی‌شود. چرا؟ چون فرموده این روایات دلالت بر ترغیب نمی‌کند. توضیح این دیگه حالا وقت گذشته، توضیح این بماند برای فردا، إن شاء الله منتقى را مطالعه بفرمایید.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين